



نویسنده: فیروزه صفایی



_بابا الان چی میشه

بابا:نمیدونم پسر نمیتونم بذارم تنها تو خونه بمونه

_پدرام کی میاد؟

بابا: هنوز وقتش نشده

_من برم بخوابم شب خوش

خودم رفتم تو ماشینش نشستم منتظر شدم تا بیدار بعد از چند لحظه او آمد سوار شد

ماهان: بله

_بزن بریم

ماهان: کجا؟

_جایی همیشگی

ماهان: باشه برم کیفتو بیارم

_مرسی

ماهان رفت بیرون یه آهنگ گذاشتم سرمو تکیه دادم به صندوق

در ماشین باز شد با همون چشمای بسته گفتم: دمت گرم ماهان اصلا حوصله کسی رو نداشتم

ماهان: حوصله کسی رو یا فقد منو

پدرام: قبلاکه داشتی

باز گذشته رو آورد وسط

گذشته من بچه بودم و تو پله ای برای صعود من

پدرام: هرچی باید حرف بزنیم

نمیخوام بشنوم

با دادی که زد ساکت شدم: باید گوش کنی مجبوری که گوش کنی

ازت متنفرم

پدرام: من بیشتر خانم تهرانی

نمیدونم چی شد اما همه چی خوب بود تا وقتی که یه روز پدرام زنگ زد گفت همه چی بین ما

تموم شده فرداش به آلمان سفر کرد

نه

پدرام:خوبه بیا بریم اونجا بشینیم

جلوتر از پدرام رفتم رفتم سمت کلبه ای که پشت درخت ها بود رفتم داخل هنوز همونجور بود این کلبه رو منو پدرام درست کردیم چقدر ذوق و شوق داشتیم

پدرام:توکه اینجارو یادت نمیومد چی شده حالا زودتر از من اینجارو پیدات کردی

برگشتم سمتش :کلبه از پشت درختها معلوم بود کنجاو شدم ببینمش

اومد سمتش دستشو دراز کرد سمت صورتم

پدرام:کنجاوی تو درست این قطره اشک چیشه؟

جوابشو ندادم یعنی جوابی نداشتم که بدم

پدرام: بیخیال بریم سر اصل مطلب

_ میشنوم

پدرام: پدر بزرگت زندست

_ چی؟

پدرام: صبر کن کامل توضیح بدم پدر بزرگت با ازدواج پدرت و مادرت مخالف بود یه شب پدرت از خونه فرار میکنه و با مادرت ازدواج میکنه پدرت یه بردار هم داشت

_ خب چی شد که اینارو الان به من میگی

پدرام: پدر بزرگت پیدات کرده میخواد تورو باخودش به کرمان ببره

_ مگه الکیه

پدرام: تنها قیم تو پدر بزرگته پدرت به بابا وصیت کرده هر جوری شده نذاره آسیبی از اونا به تو برسه بابا هم یه تصمیمی گرفته

حرص خوردن از تو حرف زدنش معلوم بود

_اونوقت چرا با تو؟

پدرام: چون همونجور که خودتم گفتی پارسا میخواد با سارا ازواج کنه معلوم نیست تورو ببرن
کرمان چه بلایی سرت میارن

_باید فکر کنم

پدرام: اوکی من میرم تو ماشین تا تو فکراتو کنی

_نه همینجا بمون من فکرامو میکنم

پدرام: هنوز میترسی؟

جوابشو ندادم

اگه جواب رد میدادم معلوم نبود چه بلایی سرم میاد بهتر بود قبول کنم با شرط

چه میدونم من یه کاری کن
پدرام: بیا قایم موشک نه خاله بازی خوبه
بعد خودش با صدا بلند خندید

مسخره

پدرام: بریم فوتبال دستی؟

نه دوست ندارم

پدرام: بریم پیاده رویی؟

اه بابا نخواستم بگی با این پیشنهادات

پدرام: بریم شنا

تو سرما؟؟؟؟؟؟؟؟

پدرام: چی بگم خب

— بیا په مسابقه ای چیزی

پدرام: بیا حقیقت شجاعت

— باشه

نشستیم روبه رو همدیگه: شروع کن

پدرام: حقیقت یا شجاعت؟

— شجاعت

پدرام: تا په هفته لباسمو با دست میشوری

— نامردیه تو خیلی لباس عوض میکنی

پدرام: خودانی

—_ حقیقت یا شجاعت

پدرام: حقیقت

—_ چرا یهو تصمیم به رفتن گرفتی

معلوم بود جا خورده فکر کرده بود فراموش کردم موضوع به این بزرگی رو

پدرام: چند روزی بود سرگیجه داشتم رفتم آزمایش دادم گفتن تومور مغزی دارم رفتم آلمان باز
آزمایش دادم دیدم اینجا آزمایشم جابه جا شده بود هیچ مشکلی نداشتم

—_ چرا باز برنگشتی

پدرام: حقیقت یا شجاعت؟

—_ حقیقت

پدرام: تو چرا دلیل نخواستی

پدرام: بذا برم لباس بپوشم

_ نه همینجور

پدرام: نامرد سرده بیرون

_ فدا سرم

بلند شد رفتم رو کمرش بلند شد شروع کرد راه رفتن. رفت تو حیاط

_ سرده؟

پدرام: پ چی بذار بریم داخل نشونت میدم

سرمو بردم جلوش: فدا سرم

پدرام: شجاعت یا حقیقت؟

_ شجاعت

یه برگه گذاشت روبه روم :پرش کنید

برگه رو پر کردم اونجا که نوشته بود مجرد یانه دو دل بودم

_بخشید میشه این قسمت رو جواب ندَم؟

یه نگاه به برگه کرد:چرا؟

_به دلایلی

نیکدل:هر جور راحتید الان مهم نیست اگه مورد تایید شدید باید تو قرار داد پر کنید

سنم زدم ۲۲ با آدرس خونه و این چیزا

_بفرمایید

یه نگاه به برگه کرد گذاشتش تو کشوب

نیکدل: میتونید برید از فردا ساعت ۹ تو شرکت باشید باید به اطلاعتون برسونم سر وقت اومدن
واسه من خیلی مهمه

— مرسی. خداحافظ

جواب نداد رفتم بیرون

— خداحافظ اقا منشی

منشی: خداحافظ خانوم زبون دراز

از شرکت اومدم بیرون رفتم سمت خونه پدرام ماشین رو همون بیرون پارک کردم با کلید درو
باز کردم رفتم داخل

— پدی کجایی؟

با صدا کسی برگشتم: سلام دخترم

یه مرد میانسالی بود

_ شما

حالا خوب میدونستم کیه هالاک کی مثلا مهم نیست واسم خنخ

با اومدن پدرام رومو از مرده گرفتم: پدرام این کیه

پدرام: پدر بزرگت

با اخم بهش گفتم: من پدر بزرگی ندارم

ای کوفتو یه دیقه خفه شو دختر

پدرام: بشین چندتا سوال میپرسه میره این همه عصبانیت لازم نیست

_ میشنوم

پدرام دستمو گرفت برد سر مبل

_ باشد بگو

پدرام: کمکم میکنی بهش برسیم؟

_ نه

پدرام: چرا؟

_ چون دختر مردم گناه داره بدبختش میخوی بکنی

پدرام: خیلی مسخره ای

بلند شدم رفتم تو اتاق روبه رو آینه و ایسادم یعنی زشت بودم که اون رفت سراغ یکی دیگه مگه
من چی کم داشتم ایندفعه

مگه همین پدرام سه سال پیش نبود که میگفت منو دوست داره

_باشه مرسی

رفتم تو اتاق خودم

نسرین:چی شدبخت مرخی داد

_تو جلسس

نرگس:چه بد

نسرین و نرگس خواهر بودن با اختلاف دو سال نرگس ۲۶ سالش بود شوهر داشت نسرین ۲۴ نامزد داشت

_برم سرکارم

نرگس:چکار

_نمیدونم کاری نمونده؟

نسرین: نه هیچی نیست

رفتم پا گوشیم یکم اهنگ گوش دادم یکم تو نت گشتم نیم ساعت گذشت بلند شدم رفتم بیرون

_ ارمان چیشد

ارمان: بهش گفتم گفت کسی رو راه ندم داخل

_ چرا اخه

ارمان: اعصابش خورده

_ په بار دیگه بهش بگو من باید امروز برم بیرون

آرمان: نمیشه ترگل

_ پاشو برو ابدارخونه

آرمان: چرا

اومدم بیرون درو محکم بستم از تو اتاق کیفم رو ورداشتم رفتم بیرون با سرعت رانندگی کردم
تابرسم به دادگاه فک کنم به موقعه رسیدم

_ سلام

اقای سعیدی: سلام دخترم شرمنده بخدا

_ این حرفا چیه عمو از اولشمن خودم این شرط رو گذاشتم

یه دختره بامزه اومد سمتم چشم مو مشکوی هم جذاب بود هم ناز

دختره: سلام من آیلینم

_ سلام عزیزم منم ترگلم پدram کجاس

آیلین: تو اتاقه برو داخل

_ اوکی

چقدر سخت بود این حرفا این لبخند الکی امضا رو زدیم تموم شد واسه همیشه

پدرام: میتونیم دوست بمونیم دیگه آره؟

_ پس چی؟ من هر روز خونتون تلیم بگم از الان

آیلین: خوشحال میشیم عزیزم

_ من برم بدون اجازی رئیسم زدم بیرون فکر کنم تا الان اخراج کرده باشه

پدرام: هنوز آدم نشدی

_ آدم نشدی بتونی ببینیم

آیلین با صدا بلند خندید

_ من برم خدا حافظ

دعا دعا میکردم از خارج شدنم چیزی نفهمه رسیدم شرکت داشتم میرفتم تو اتاق که آرمان صدام کرد:ترگل

_فهمید؟

آرمان:بد عصبی شد برو دفترش کارت داره.وقتی رفتی بیرون گفت صدات کنم وقتی دیدم نیستی خواستم بیچونم که برتر عصبی شد اومد دید تو اتاق نیستی

رفتم داخل سرش رو میز بود

_سلام

سرشو آورد بالا

نیکدل:شما اخراجی

چشمامو بستم چرا همه اتفاقا امروز میوفته

مشکلی نیست فقد صبر کنید دلیل رفتنم بگم من قبلش اومده بودم مرخصی بگیرم شما اجازه حرف زدن ندادین رفته بودم دادگاه نمیشد نرم
نیکدل: دادگاه برای چی؟
_ طلاق

تعجب تو چشماش داد میزد

نیکدل: هرچی شما اجازه می خارج شدن نداشتنید

_ منم گفتم مشکلی با اخراج شدنم ندارم خدا حافظ

ولا انگار خیلی مجتاج کارش بودم این همه شرکت

برگشتم رفتم سمت در خواستم از در رد بشم که صدام کرد خانوم تهرانی

_ بله

نیکدل: امروز رو بهتون مرخصی میدم از فردا میتونید بیاید سرکار واسه ی بستن قرار داد

_ مرسی

از در زدم بیرون

آرمان: اخراج؟

_ نه مرخصی داد

آرمان: بد خر شانسیا

_ اره انگاری من رفتم خداحافظ

قرار داد بسته شد واسه سه سال انگاری از کارم راضی بود برعکسش میشد تعجب میکردم شناسنامه اومد همونجور که قولشو بهم داده بودن برگه ازدواج سفید بود

_ نرگس آرمان نبودش اتفاقی افتاده واسش؟

باشه من این طرحو کامل کنم میرم شماها برید

نسرین: مطمئنی؟

او هوم اولین بارم که نیست شما برید

نسرین: باشه خدافظ

شرکت تعطیل شد درو قفل کردم اومد تو اتاق مانتو و مقنعه ام رو در آوردم نشستم پشت سیستم

ادامه ی طرح کشیدم کلی طرح رو دستم مونده بود این تازه پنجشنبه کش موهام رو باز

کردم سرمو گذاشتم سر میز گوشیم زنگ خورد ماهان بود

به به اقا ماهان چه عجب یادی از ما کردی

ماهان: علیک سلام

سلام

ماهان: خوبی؟

___ به خوبیت بگو ببینم چکارم داری

ماهان: کاری ندارم باهات میخوام حالتو بپرسم کجایی

___ شرکتم

ماهان: تا این ساعت؟

___ طرح دارم میزنم

ماهان: تو که طرح زدنت عالی چرا انقدر طول کشیدی؟

___ ده تان پنج تاش اماد شده

ماهان:خوبه خسته نباشی مزاحمت شدم پ

___ نه داشتم استراحت میکردم

_بخشید داشتم طرح میزدم حواسم به صدای در نبود

نیکدل: مگه چه طرحیه که انقدر شمارو نگه داشته

_چندتا طرح ۵تاش تموم شده ۵تاش مونده

نیکدل: خانوم تهرانی ما این طرحهارو میدم تا دو هفته وقت دارید بکشید چه اسراریه انجامش بدین

_تو این هفته کار زیاد دارم باید انجامش بدم سریع

نیکدل: همین قدر بسه میتونید برید

یه نگاه به ساعت کردم ۱۱ شب بود اوووووف چقدر دیر شده بود مانتوم رو پوشیدم موهامم بستم مقنعم رو کردم سرم طرحهارو خواستم سیو کنم که.....

نیکدل: چند لحظه صبر کنید میخوام این طرحهای عجله ای امروزتون رو ببینم

_بفرمایید

طرحهارو واسش گذاشتم توضیح کامل دادم

نیکدل: همش کار امروزه؟

_بله

نیکدل: از صبح تا الان؟؟؟

_نه از ۲ به بعد

نیکدل: خوب میتونید برید

سیوشون کردم سیستم رو خاموش کردم وسایل هارو جمع کردم به پارکینگ رفتم داشتم دنبالم سویچ ماشین میگشتم که نیکدل از آسانسور پیاده شد رفت سمت ماشینش منم سوار شدم ماشین روشن کردم خواستم حرکت کنم که دیدم یه نفر به شیشه ماشین زد _بله اتفاقی افتاد؟

نیکدل: مطمعا باشید نظر همونه ... کوچه بعدی دست راست

_ این کوچه؟

نیکدل: بله این کوچه ساختمان دومی

جلوی ساختمان پارک کردم

نیکدل: بفرما بالا

_ اوه مرسی شبه ایشالله یه روز دیگه

نیکدل: تعارف بودا؟؟؟؟؟

_ من کلا ادمی هستم که تعارف سرم همیشه

نیکدل: مثل ماهان فرقی نداری باهانش

باخنده گفتم: کم نیست که میشناسمش رفتاراش رو منم اثر کرده

فصل ۸

آرشام

از ترگل خوشم اومد نمیدونم چرا موضوع طلافشو به من گفتم اما از دقیقه ای که تعریف کرد احساس صمیمیت کردم باهاش اخلاقش خیلی شبی به ماهان بود حالا میفهمم چرا انقدر ماهان ازش تعرف میکرد امروز به جلسه ی مهم داشتیم همه طرحهارو جمع کردم چندتااشون نبود

_آرمان

آرمان: بله اقا

_ بقیه طرحها کجان؟

آرمان: دسته ترگله

_ اولاً خانوم تهرانی اینا شرکته دوما برو از پروندش شمارشو بیار واسم

آرمان: من دارمش الان بهتون میدمش

_ باشه

آرمان: ۰۹۱۲

_ میتونی بری

بهش زنگ زد بعد از چندتا بوق جواب داد

ترگل: بلههههههههههههههههههه

فک کنم خواب بود

_ سلام خانوم تهرانی؟

ترگل: نه تهران نیستم کرمانم

با صدا بلند خندیدم

ترگل: ببخشید آقای نیکدل شما یید نمی‌دونستم

_ خیلی باحالی دختر

ترگل: کاری داشتید؟

_ فکر کنم دیرتون شده

صدای در اومد

_ بفرما

در باز شد ترگل او مد داخل

ترگل: من همیشه به موقعه میام

چقدر خوشگل شده بود تیپ رسمی چه بهش میومد

ترگل: اقای رئیس

به خودم او مدم اخر خودمو لو میدم یه روز

_ طرحها پیشت بود ترسیدم نیاری

ترگل: نه امدست

_ خوبه تا نیم ساعت دیگه جلسه شروع میشه

فصل ۹

تو جلسه منم جزو کسانی شدم که به ترکیه انتخاب شدم طرحهای ترکیه هم بخوبی تونستیم انجام بدیم با موفقیت به ایران برگردیم تو سفر منو آرشام خیلی باهم صمیمی شدیم جوری که من اونو آرشام صدا میکردم اونم گلی منو صدا میکرد که البته کلی هم دعواش میکردم امشب خودشو شام خونه من دعوت کرده بود

غذاشم سفارش داده بود حالا منی که بلد نبودم اشپزی کنم باید فورمه سبزی درست کنم نمیدونم باید چکار کنم از تو نت دستورشو در آوردم شروع کردم به درست کردنش نمیدونم خوب میشد یا نه

غذارو آماده کردم رفتم خودم آماده بشم یه شلوار چرم مشکی با یه پیراهن مردونه پوشیدم جلوشو گره زدم موهامم مثل همیشه دم اسبی بستم یکم ارایش کردم خوب شده بودم نمیدونم چر این روزا انقدر به ظاهر مهمت میدم صدای زنگ در اومد رفتم درو باز کردم اما با کسی که دیدم تعجب کردم اینجا چی میخواست

پدرام: میتونم پیام داخل؟

پدرام: گلی؟ منظورت ترگله؟

آرشام: واسی شما ترگل خانومه واسه من گلیه ... گلیه منه

پدرام: منم پدرامم

آرشام پرید وسط حرفش: میدونم

پدرام: من برم شبتون خوش

_ خداحافظ

پدرام رفت

آرشام: خیلی آدم بیشوریه چطور تونست کارت عروسیشو واست بیاره

_ مهم نیست واسم

آرشام: واقعا؟

وقتی واسه اون مهم نیست من چرا باید خودمو اذیت کنم؟ خوشبخت بشه

آرشام: بیخیال برو برو غذا تو ببین آمادست؟

فک نکنم بشین واست کیک و چایی بیارم تا آماده بشه

آرشام: نمیخواد بیا بشین اینجا

آرشام: گلی

جان

آرشام: میخوام یه چیزی بهت بگم شاید الان وقتش نبود ولی با دیدن پدرام یه لحظه

خب بگو ببینم

آرشام: بامن دوست میشی

از سوالی که پرسید کلی تعجب کردم بادهن باز نگاش کردم

آرشام: ببند فکتو بابا

_ شوخی میکنی؟

آرشام: نه مگه چی گفتم بهت

_ تو واقعا فکر کردی من از اون دخترام؟

آرشام: نه نه اشتباه میکنی چون میدونم از اوناش نیستی بهت پیشنهاد دادم انقدر بهت اعتماد دارم

که اینجوری فکر نکنم

_ چرا من؟

آرشام: چون واقعا خوبی

_ نمیدونم فکر کنم جوابتو میدم شاید پیشنهاد خوبی باشه واسه منی که حالا حالا ها قصد ازدواج

ندارم میتونم دنیامو خودم بسازم

آر شام: تو تنها نه باهم یه دنیای جدید میسازیم

_ برم به غذا سر بزرم

آر شام: اوکی پس؟ منم که میشناسی دور و ور دختر نبودمو نیستم اولین دوست دخترمم تویی یه پسر پاک گیرت اومده

_ مگه من پاک نیستم کتافط

آر شام: تو که گلی گل من گل بی ادب

بعد خودش خندید

_ من زمانی که با پدرام بودم تنها بوسمون

آر شام: نمیخواه بگی

_ نه باید بگم. تنها بوسمون وقتی بود که شجاعت حقیقت بازی کردیم بهش گفتن دستمو ببوس

آرشام: واقعا یعنی شما هیچ وقت

نه هیچ وقت نه زمان دوستی نه زمان ازدواج

آرشام: چرا شما که همو دوست داشتین توم دختری نیستی که خیلی اعتقادی باشی

دوست داشتن ملاک نیست گرایش بهش نداشتم

آرشام: میگم که گل منی

برم واسه غذا میام الان

آرشام: باشه

میزوچیدم غذا خوب شده بود

اولین باری بود درست کردم

آرشام: از الان به بعد فقد باید غذا درست کنی هفته ای دوبار فقد تو جلسه میای سرکار

فصل ۱۰

امروز عروسی پدرام بود هیچ احساسی نداشتم مهم نبود واسم یه لباس بلند پوف که البته با انتخاب ارشام بود آستین سه ربع البته گیپور بود گرفتم واسه ارشامم که کت مشکی و یه پیراهن مشکی و کراوات نباتی گرفتم

ارشام: بهش فکر نکن فراموش میشه

من دیگه به پدرام فکر نمیکنم

از قیافش تعجب و اشتیاق معلوم بود

امروز احساس میکنم دارم میرم عروسی یه دوست هیچ احساسی ندارم

آرشام: چرا؟

حالا نوبت من بود

چون عاشق یکی دیگه شدم خیلی وقته دیگه احساسی به پدرام ندارم الان دارم میفهمم عادت

بوده نه دوست داشتن تویی که الان روبه رومی رو دوست دارم نه عادت رو تویی که وقتی

پیشتم به هیچ چیز دیگه فکر نمیکنم دوست دارم فقد تو نه اونو

آرشام کپ کرده بود

آرشام: از کی؟

_ از وقتی که دیدمت دیگه به فکر پدرام نبودم

آرشام: از کی تور پهن کردی واسم کلک ها؟

_ توررررر

آرشام: شوخی کردم

یهو بغلم کرد تا بم داد

_ ولم کن دیوونه دیر شد ولم کم آماده شم

آرشام: دوستت دارم

_ میدونم

گذاشتم زمین

آرشام: خوشحالم که مال منی باتو خوشحالم فقد باتو

یه لبخند زدم بهش رفتم تو اتاق لباسمو پوشیدم زپیش بسته نمیشد _ آرشام بیا کارت دارم
چند ثانیه بعد اومد داخل

آرشام: جونم؟

_ زپیشو ببند

اروم زپیشو کشید بالا رفت بیرون شروع کردم به درست کردن موهام پایین موهامو فر کردم
فرق وسط زدم یه تاج کوچیک وسط موهام پشت چشممو مشکی کردم که آبی چشممو بیشتر
کرده بود یه رژلب قرمز زدم یه یه ریمل و رژگونه

_ آرشام پوشیدی؟

آرشام: آره بیا ببین این کروات خوبه بزنم

_ الان میام

عطر رو خودم خالی کردم رفتم بیرون

_کوش

آر شام همینجور مونده بود دستمو جلو صورتش تکون دادم

_یوهوووووو

آر شام: ها ایناهاش

_بدش ببندمش واست

آر شام: نه نه خودم بلام

_تو که تا دیروز بلد نبودی بده ببینم

از دستش کشیدمش رفتم سمتش یقشو گرفتم کشیدم پایین کروات نباتی رو دور گردنش فرستادم
نفساش که به گردنم میخورد اذیتم میکرد بزور کرواتشو بستم

تموم شد

اومدم عقب که دستشو انداخت دور کمرم کشیدم تو بغلتش

آر شام: خیلی خوشگل شدی خیلی

توم خوشتیپ شدی

رو مو هامو بوسید ولم کرد

آر شام: من میرم پایین توم سریع بیا

خب و ایسا باهم بریم

آر شام: میترسم دیگه نزارمت بری من رفتم

دوید رفت بیرون عاشق همین درک کردنش بودم میفهمید تا خودم نخوام نزدیک نشه سریع

مانتو مو پوشیدم بایه شال انداختم رو سرم رفتم بیرون

سوار ماشین شدم

_بریم

آرشام: صبر کن یه اهنگ خوب واسه خانومم بزارم

اولین باری بود که میگفت خانومم کلی کیف کردم

چندتا اهنگ عقب جلو کرد تا رسید بهش صداشم تا اخر زیاد کرد

تو با تموم قلب من

نیومده یکی شدی

به قصد کشتن اومدی

تموم زندگیم شدی

بیا به قلب عاشقم بهونه ی جنون بده

اگه مثل من عاشقی تو م به من نشون بده
من که بریدم از همه
به اعتماد بودنت
دیگه باید چکار کنم
واسه بدست آوردنت
از لحظه ای که دیدمت
بیرون نمیرم از خودم
دیگه قرار چی بشه بفهمی عاشقت شدم
درد منو کی میفهمی
عاشقتم چون بی رحمی

به من که فکر میکنی

پر میشم از یکی شدن

همین برای من بسه

که فکر میکنی

درد منو کی میفهمی

عاشقتم چون بی رحمی

دوری ازم تا رویاشی

عاشقتم هرچی باشی

درد منو کی میفهمی

عاشقتم چون بی رحمی
دوری ازم تا رویاشی
عاشقتم هرچی باشی (احسان خواجه امیری)

آرشام: قشنگ بود؟

_ من کجام بیرحمه

آرشام: از بین این همه فقد این تیکشو فهمیدی؟

_ نه این تیکشم فهمیدم... تو با تموم قلب من نیومده یکی شدی به قصد کشتن اومدی تموم زندگیم
شدی

آرشام: خوشبخت بشید

آیلین: ایشون کیه ترگل جون

آرشام: نامزدشم

آیلین با کلی ذوق گفت: وایی جدی خوشبخت بشین ایشالله

_ مرسی عزیز پارسا و عمو کجان

پدرام: اون قسمت

_ آرشام بریم پیش عمو اینا

آرشام: بریم گلی با اجازه

کادوشونو گذاشت سر میز رفتیم پیش عمو

_ پارسا اااااااااااا

آرشام با خنده گفت: بفرمایید چرا میزنی

—_ عمو این

نتونستم بگم روم نمیشد تو گوش آرشام گفتم: خودت بگو روم همیشه

آرشام با صدا بلند خندید: باشه دختر

آرشام: من نامزد ترگلم

پارسا: نه بابا اخر یکی خر شد گرفتت

خیلی بهم بر خورد ارشامو به خر توصیف کرد

—_ پارسا مراقب حرف زدنت باش با اقای من حرف بزن عمو یه چیزی بهش بگو هی نسبتا

خودشو به اینو اون میچسبونه

عمو: راست میگه پسر این چه حرفایی میزنی

پارسا: بابا شوخی کردم چته پ
آرشام تو گوشم گفت: چکار بنده خدا داری
عمو: من برم ببینم چیزی کمو کسر نیست
_سلامت

عمو که رفت رو به آرشام گفتم: این خنگو میبینی پارسا داداش پدرامه
آرشام: خوشبختم
پارسا: همچنین
_بریم بشینیم خسته شدم

فصل ۱۱

_ آرشام بیا بازی کنیم

آرشام: حقیقت شجاعت؟؟

_ آگه مثل اونسری نرنی زیرش آره

آرشام: باشه حقیقت یا شجاعت؟

آرشام: یه هفته میای پیشم میمونی

_ باشد ح یا ش

آرشام: حقیقت

اول لپامو گرفتم بعد گفتم

_ تو چقدر دوستم داری

آرشام: انقدر

دستمو گرفت کشید سمت خودش تو یه لحظه لبام داغ شد واسه اولین بار داغ شد اما هیچ کاری

نکرد فقد لباش رو لبام بود یکم بعد جدا شد ازم: هیچ وقت ازم نپرس چقدر دوست دارم چون

اندازه نداره نمیتونم نشونت بدم اگه خیلی اسرار داری بریم تو اتاق نشونت بدم

بلند زد زیر خنده ای جونم چقدر خوشگل میشود میخندیدید به حرفاش عادت کرده بودم

پس تو از نخواست بهت نشون بدم
آرشام: اما تو خوب نشونم دادی شنیده بودم تا حالا کسی رو نبوسیدی چندشت میشد
تو فرق داری
آرشام: چه فرقی
آدم که از خودش چندشش نمیشه میشه؟
آرشام: هر روز بیشتر از دیروز عاشقت میشم میدونستی؟
الان دیگه میدونم
آرشام: پاشو بریم بیرون
باشه
آرشام: آرایش نکنی زیادا

_باشدددددد

سریع آماده شدم رفتم بیرون

_بریم

آرشام: کجا بریم

_شهربازی خوبه؟

آرشام: هرچی خانومی بگه

firoozeh.safaei

فصل ۱۱

_آر شام بریم رنجر

آر شام: اصلا حرفش من زن

_جون من بریم

آر شام: بار آخرت باشه میگم نه جون خودتو قسم میخوری فهمیدی

_باشه بریم حالا

آر شام: بریم ولی ترسیدی با خودت

_یوهووووو

آر شام: زشته اینکارا

باهم سوار شدیم کلی هم جیغ زدیم آر شام خودشو ول کرده بود منو کمر بند منو گرفته بود

وقتی اومدیم پایین چندتا پسر بودن ادا منو در آوردن آرشام:گفتم سوار نشیم
پسرا: آرشاممممممم خیلی باحالههههههههه
آرشام یدفعه ای پرید سمتش یه مشت زد تو دهنش:برو ادا خواهر مادر خودتو در بیار
پسرا به همراه دوستاش به سمت آرشام حمله کردن مردم همه جمع شده بودن بزور از هم
جداشون کردن حراست اومد پسرا رو برد دست آرشامو گرفتم بردم سمت ماشین گونش زخمی
شده بود سوار شدیم نه من حرف زدم نه اون رسیدیم خونه
_پیاده شو

آرشام:دیر وقته باید برم خونه

_میگم پیاده شو

آرشام با داد گفت: نمیام

منم داد زدم: پس منم پیاده نمیشم

آرشام: بدرک

ماشینو روشن کرد رفت خونه خودش

آرشام: پیاده شو

بدون حرف پیاده شدم

رفتیم داخل آرشام رفت تو اتاقش دیگه بیرون نیومد باهزارتا زور وسایلا بهداشتی رو پیدا کردم
رفتم تو اتاقش داشت بلوزشو در میاورد رفت سر تخت دراز کشید گوشیشو گرفت دستش تکیه
داده بود به دیوار رفتم نشستم سر پاش گوشیشو آورد پایین یه نگاه بهم کرد دوباره سرشو کرد تو
گوشی با یه حرکت گوشی گرفتم ازش گذاشتم سر میز از بین وسایلا پتادین پیدا کردم
یکم ریختم رو باند زخمشو پاک کردم بعد با دستمال تمیز کردم یه چسب زدم بهش وسایلو گذاشتم
سر میز داشتم بلند میشدم که دستمو کشید خوابوندم سر تخت خواستم بلند شم خودشو انداخت سرم

_ پاشو میخوام برم خونه

آر شام: این وقت شب تنهایی؟

_ پس پاشو برسونم

آر شام: همینجا میمونی

_ ولم کن آر شام

خم شد لپمو بوسید: ببخشید سرت داد زدم دست خودم نبود تکرار نمیشه

_ نمیخوام ولم کن

آر شام: ناز نکن دیگه

_ شرط داره

آر شام: میشنوم منو باید هفته ی دیگه ببری کرمان

آرشام: چرا کرمان

به دلایلی

آرشام: هنوز وقتش نشده دلایلتو بهم بگی؟

بلند شی از روم بهت میگم

باز لپمو بوسید بلند شد منم بلند کرد همه چیزو واسمش تعریف کردم

آرشام: کار اشتباهی کردی شاید واقعا به اشتباهش پی برده

واسه همین میخوام برم ببینمش

آرشام: نه نمیزارم بری

چرا

آرشام: تورو از من میگیرن نمیزارم بری هیچ وقت نمیذارم

_ من میرم

آرشام: رفتی باید دور منو خط بکشی

بلندشد رفت چکار میتونستم بکنم با اون خوابی که من دیدم باید میرفتم وگرمه همیشه روح بابا و مامان در عذاب میموند

بلند شدم رفتم دنبالش: آرشام قول میدم بر گردم

آرشام: لعنتی بفهمن طلاق گرفتی نمیذارن برگردی

_ که چی آخرش که باید از هم جدا میشدیم چه الان چه دو روز دیگه یا دو سال دیگه پس الان تموم بشه خیلی بهتره

یه طرف صورتت سوخت

آرشام: گمشو از خونه ی من بیرون

_ یادم میمونه آر شام واسه همیشه یادم میمونه

خواستم از خونه بزنم بیرون که دستمو کشید

آر شام: صبر کن برسونمت

_ نیازی نیست

با دادی که زد سخته رو کردم

آر شام: گفتم صبر کن

رفتیم بیرون سوار شدیم به طرف خونه رفت جلوی خونه نگاهداشت همین که خواستم پیاده بشم

گاز شو گرفت رفت

_ دیوونه نزدیک بود از ماشین پرت بشم پایین

آر شام: نمیذارم بری هیچ وقت نمیذارم بری

فصل ۱۲

ترگل

با احساس چیزی روی صورتم از خواب بیدار شدم آرشام بود اینا کجاس چرا من سر تختم از جام پریدم

_ اینجا کجاس؟

آرشام: کلبه ی من

_ چرا منو آوردی اینجا؟

آرشام: نمیتونم بزارم بری

_ ولی تا چندساعت پیش یه چیز دیگه میگفتی

آر شام:توم چند ساعت پیش یه چیز دیگه گفتی نه؟

_من میرم

آر شام: از اینجا تونستی بری بیرون باشه برو

_چرا همچین میکنی

آر شام:چون نمیخوام از دستت بدم میفهمی؟

_من باید برم

آر شام:تو که قصد رفتن بود چرا همون اول قبول کردی

_مگه من قرار بمونم؟برمی گردم

آر شام:اگه بفهمن طلاق گرفتی نمیذارن برگردی

_پس توم باهام بیا

آر شام: من؟

_ آره

آر شام: اینجوری شاید بشه اما اگه تورو ازم بگیرن

_ مگه الکیه مگه دست اوناست؟

آر شام: نمیتونم از دستت بدم

_ منم نمیتونم بدون تو زندگی کنم

آر شام: پس با من ازدواج کن

واقعا شکه شدم

_ چی داری میگی؟

آر شام: مگه نه دوستم داری پس با من ازدواج کن

_ آخه

آرشام: آخه نداره

جلوم زانو زد یه جعبه از تو جیب کتتش در آورد گرفت جلوم

آرشام: با من ازدواج میکنی؟

در جعبه رو که باز کرد یه حلقه ی تک نگین داخلش بود دوستش داشتمم پس قطعا جوابم بله بود

آرشام: نمیخوای جوابمو بدی؟

_ بله

آرشام: چی بله

_ باهات ازدواج میکنم

انگشتر کرد تو دستم بلند شد

آرشام: خیلی وقته اینو خریدم خواستم بدونی من قصدم جدیه وقتی گفتم میخوام تا اخر عمر پیشم باشی منظورم ازدواج بود تورو واسه یکی دو روز نمیخواستم تورو واسه هوس نمیخواستم تورو واسه خوشگلیت نمیخوام واسه خودت میخوامت فقد خودت نه هیچ چیزی فقد واسه خودت تویی که اگه باشی بهم آرامش میدی تویی که وقتی هستی تازه میفهم زندگی یعنی چی دیر پیدات کردم اما دیگه ولت نمیکنم نمیذارم بری حتی اگه خودت بخوای شده زندونیت میکنم اما نمیذارم بری نمیذارم هیچکس تورو از من بگیره

واسه اولین بار فهمیدم اشک شوق یعنی چی واسه اولین بار از خوشحالی

آرشام: گریه نکن چرا گریه میکنی

خیلی دوستدارم آرشام خیلی

آرشام: نه بیشتر از من

واسه اولین بار بود خودم بغلش کردم

به لحظه بی تو نمیتونم

آرشام: تو فقد مال منی

و تو مال من

فصل ۱۳

عاقده خانوم ترگل تهرانی آیا بنده وکیل شما را به عقد جناب آقای آرشام نیکدل در بیاورم وکیلیم؟

با اجازه ی پدر بزرگم و بزرگترها با_____ه

صدای دست و سوت بلند شد مادر آرشام جعبه های حلقه رو آورد و اسمون

باهم به پیست رقص رفتیم به آهنگ آروم گذاشتن شروع به رقصیدن کردیم

آرشام

آرشام:جانم

چه حسی داری؟

آرشام:حس به شخص تازه متولد شده.... حس خوشبختی....حس زندگی.... تو چه حسی داری

حس دختری که واسه اولین بار عروسک خرید اما قرار نیست عروسک رو تا آخر عمرش به
هیچکس بده

آرشام:گل من گل زندگی من

گلی که تا وقتی پیش تو سر حال تو نباشی پژمرده میشه

آرشام:گلی من

پایان